

استاد

مجله علمی فرهنگی | زمستان ۱۳۹۵ | شماره یازدهم | قیمت ۱۰۰۰ تومان

به دنبال "اسمش رو نبر" در این حوالی...
نظر دانشجویان داروسازی در مورد اعتیاد

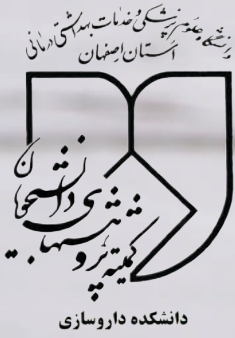
دانشکده ی چند اقلیم ما؛
آشنایی با نوروز غرب کشور

گشت نوروزی دانشکده داروسازی ما؛
بازدید عیدانه اساتید

آمد
همار جان ها
ای شاخ تر
به رقصا







کمیته پژوهش های دانشجویان دانشکده داروسازی اصفهان

فصلنامه علمی فرهنگی ریتالین



صاحب امتیاز: کمیته پژوهش های دانشجویان دانشکده داروسازی
مدیرمسوول و صفحه آرا: غزاله مینائیان
سردبیر و طراح جلد: مهتا فلک افلاکی
طراح لوگو: سینا سهیلی
کاریکاتوربست: صبا فقهی

ششنامه مجله
ششنامه مجله

مهدیس خورشید
زهره رحیمی
صبا فقهی
افسانه محسنزاده
مهرروز اشرفی
سامان دیناری
طاها صافی
مهتا فلک افلاکی
غزاله مینائیان

چهارم
چهارم

دکتر علی جهانیان
دکتر افشین فصیحی
دکتر مسعود صادقی دینانی
دکتر عباس ادیب
دکتر ولی الله حاج هاشمی
دکتر مجید طباحیان
خانم سلطانی
مسوول دبیرخانه نشریات دانشجویی

با شکر از
با شکر از



@ritalinmagazine

@iphsrc

ritalinmagazine.pharmacy@gmail.com
<http://ritalinmagazinepharm.blogfa.com>



به دنبال «اسمش رونبر» در این
حوالی...
۱۸



قاصدک
۷

نوروز ذهن
۵



بهار در راه است
۲۱



سخن سردبیر
۶

گشت نوروزی دانشکده داروسازی ما؛
بازدید عیدانه اساتید
۱۰


آیین ها و مراسم نوروزی غرب ایران
۸



بیتین سمنار دانشجوین
داروسازی در یک نگاه! به روایت
توروز!
۲۰



فهرست
مطالب



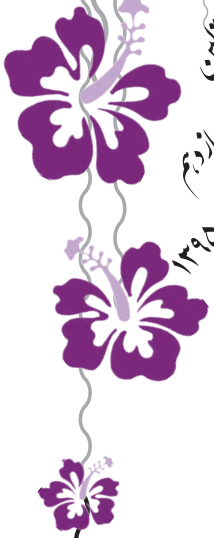
آرزویم نوروزِ ذهن است!
که رنگ آرزویمان
همرنگ جوهر تقدیرمان باشد
تا که دل بنازیم
به سیاهی بی رنگی‌ها
و بگرییم
به رویای دل بافته‌ها

غزالیه مینائیان - ترم ۱۰

نخن سردیبر

بی انصاف نباشیم، بهار جان دوباره می‌شود.
والا تر از عیدی و ماهی گلی و گلدان‌های بنفش و سفید.
بهار نفسی عمیق از سر رضایت است،
همان عمر دوباره، همان آب حیات است که در رگ‌های
ما روانه می‌شود و دست‌هایمان را از هم می‌گشاید
برای شکر خالق این فرصت دوباره.
بهار می‌آید که به سر انگشت لطافت، عشق بزاید و
رنگ بریزید و نور ببارد.
قدم عشق و رنگ و نور مبارکمان باشد و دیر بماند
حال و هوای نوروز بر ما.

مهتاب‌فلک افلاکی - ترم ۶



قاصدک

قاصدک یافته ام تو را روزی
نشسته به تنهایی
دستانم تو را حس کرد از زمین جدایت کردم
زمینی که وابستگی به آن پرواز را از یادت برده بود.
نگاهت کردم البته این است پرواز؛
خواهش رهایی
و منی با هزار آرزو و نفسی که از وجودی عاشق برخاست.
از وجودی که تو را اهلی کرده بود، اهلی به خویش.
تورا به دست باد سپردم.
نفس در نفس من و باد و باز پیچ هایمان.
دوباره من دوباره آرزوهای نگفته.
این بار هم خدانگهدار قاصدک...

مهر روز اشرفی - ترم ۶





آیین ها و مراسم نوروزی غرب ایران

۲- در روز نوروز مراسمی با عنوان نوعید در کرمانشاه برگزار می‌شود که در این روز اقوام و دوستان برای ادای احترام به خانه صاحبان عزا می‌روند و برای تازه در گذشته فاتحه می‌خوانند.

۳- سر زدن به قبور مردگان: یکی از آیین‌هایی که همواره در سراسر ایران رایج بوده، رفتن به قبور مردگان در آخرین جمعه سال و دادن هدایایی به صورت خیرات به روح درگذشتگان است. این مراسم ریشه در آیین باستانی دارد و مردم اعتقاد دارند که روح مردگان در آخرین روزهای سال وارد خانه می‌شود.

۴- عید غریبان: در کرمانشاه رایج است که آخرین جمعه دو هفته قبل از عید نوروز - که به آن عید غریبان گفته می‌شود - مردم سر قبر مردگانی که غریب هستند و قوم و خویش ندارند حاضر می‌شوند و در این روز شیربرنج، شیرینی، شربت، خرما و حلوا خیرات می‌کنند.

علاوه بر جمعه آخرسال، یک روز قبل از عید که سال کهنه نامیده می‌شود، مردم خیرات می‌دهند و در شب عید که به آن شب برات (berat) گفته می‌شود، سر قبور مردگان حاضر و فاتحه می‌خوانند.

در گذشته هنگام آخرین چهارشنبه سال یا همان چهارشنبه سوری در کرمانشاه مردم به تعداد اعضای خانواده خود چوب به داخل آتش می‌انداختند به این نیت که بیماری و بلاها

آیین‌ها و مراسمی که از گذشته به ما به ارث رسیده‌است، حتی اگر در حال حاضر منسوخ شده باشند، علاوه بر اینکه بیانگر قدمت و پیشینه تاریخی جامعه ما می‌باشند، گویای هویت فرهنگی ما نیز است.

یکی از جلوه‌های هویت که در فرهنگ عامه چندین هزار ساله مردم ایران جایگاه خاصی پیدا کرده است، عید نوروز است و کمتر عیدی است که در تاریخ اجتماعی ایران به اندازه نوروز قدمت و دوام داشته باشد.

کرمانشاه که گهواره تمدن ایران زمین به شمار می‌آید، از دیرباز تا کنون جشن نوروز را با آداب خاصی برگزار می‌کند که از جمله می‌توان به خانه تکانی، آتش افروزی، چیدن سفره هفت سین، دید و بازدید و سیزده به در اشاره کرد.

عید نوروز در باور مردم غرب کشور مقدس است زیرا اعتقاد دارند که حضرت علی (ع) در چنین روزی به امامت رسیده است. علاوه بر مراسم‌های معمول که در سراسر کشور برگزار می‌شود، مراسم‌های ویژه‌ای در کرمانشاه برگزار می‌شود یا قبلاً برگزار می‌شده و در حال حاضر فراموش شده است مانند:

۱- در روز عید نوروز خانواده‌هایی که تازه با هم وصلت کرده‌اند، برای نوعروس‌هایی که در دوران نامزدی هستند، عیدی ویژه‌ای تدارک می‌بینند و در این روز داماد به همراه پدر و مادرش به خانه عروس رفته، با برگزاری مراسمی به نوعروس عیدی می‌دهد.





اعضای خانواده با آن چوب‌ها از بین برود.

آدابی هم در گذشته در غرب کشور وجود داشته مثل قاشق زنی، شال اندازی، بوت‌ه جمع کردن و روشن کردن آتش بر بام خانه‌ها که در حال حاضر دیگر وجود ندارد و منسوخ گردیده‌است.

در گذشته بسیار دور شخصیتی به نام دالگ اول وهار (dalegavalvahar) (مادر اول بهار) در شب عید به خانه‌های مردم می‌آمد و نوید عید را به مردم می‌داد. در بعضی مناطق دیگر، این شخصیت را کاواره و کول (cavaravacoll) (گهواره به دوش) و یا میم برجم (mimbarjam) می‌نامیدند.

جوانان در شب عید پس از روشن کردن آتش بر بام خانه‌ها، دستمال یا شال بلندی را از منافذ تعبیه شده در سقف اتاق‌ها به داخل خانه اویزان می‌کردند و با این کار عیدی خود را از صاحب خانه می‌طلبیدند، صاحب خانه عیدی را داخل شال می‌گذاشت و جمله (هیل کیش بان) (hilkish a ban) یعنی بالا بکش را می‌گفت.

سفره نوروزی در بعضی مناطق روستایی مقداری با مناطق شهری تفاوت دارد و علاوه بر هفت سین معمول، نان برنجی، گندم و تخم مرغ بر سر سفره می‌گذارند.

در سال شماری کردی پنج روز اول سال را پنجه می‌نامند. این پنج روز در گاه‌شماری کردی جز سال به حساب نمی‌آید و مردم معتقدند در این پنج روز نباید هیچ کاری به جز کارهای روزمره انجام داد. در این گاه‌شماری، هر ماه ۳۰ روز است و هر سال ۳۶۰ روز است و این ۵ روز جز سال به حساب نمی‌آید. این ۵ روز در زبان اوستایی به ایام تروفته مشهور است.

در میان عشایر (نه مردم ساکن شهر و روستا) در گذشته مرسوم بوده که در اولین روز ایام تروفته دست خود را خمیر آلود می‌کردند و بر چیزهایی که برای آنان ارزش داشت مثل سیاه چادر، گاو و گوسفند و ... می‌مالیدند و معتقد بودند که با مالیدن این خمیر بلاها از بین می‌رود.

در ایام عید بازی‌های محلی مثل توپان (توپ + آن)، زورران (zooran)، کلاه قاپیدن، اسب دوانی و تیراندازی مرسوم بوده است. زورران یک ورزش محلی غرب کشور است که نوعی کشتی به حساب می‌آید. یکی از بازی‌ها، کلاه قاپیدن است. در این بازی بازیکنان به ۲ گروه تقسیم می‌شوند، دسته‌ای دستمال یا کلاهی بر سر خود می‌گذارند و روی زمین می‌نشینند. دسته دیگری به طور ایستاده دور آن‌ها حلقه می‌زنند. گروهی که ایستاده‌اند به طرف کسانی که نشسته‌اند حمله می‌کنند و می‌کوشند دستمال یا کلاه آن‌ها را بردارند. وقتی که بازیکنان ایستاده کلاه را برداشتند، آن‌ها را به سمت مردمی که در اطراف نظاره‌گر بازی هستند پرتاب می‌کنند. اگر بازیکن نشسته در هوا توانست کلاه خود را بگیرد، برنده و در غیر این صورت بازنده است. هرکسی که زودتر ۶ پیروزی کسب کرد، برنده است.

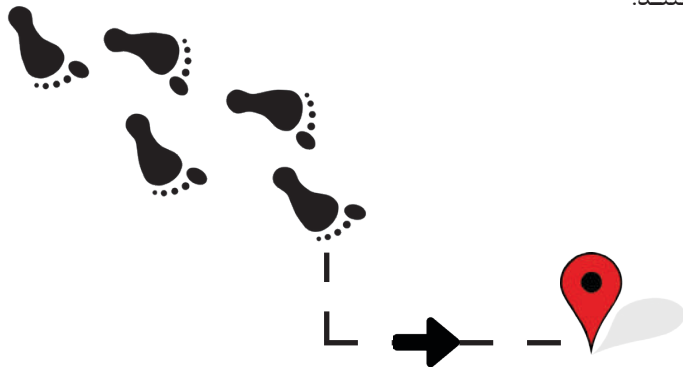
از غذاهایی که در کرمانشاه در ایام عید بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد، خورش خلال و کوفته است.

سامان دیناری - ترم ۴



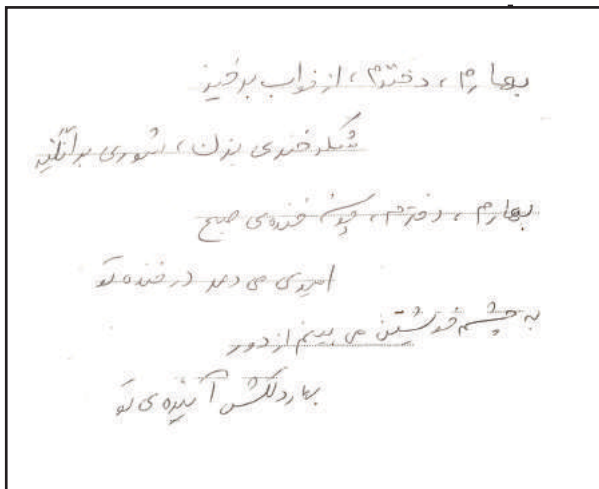
کشت نوروزی دانشکده داروسازی ما؛ بازید عیدانه اساتید

داستان از جایی شروع شد که ما تصمیم گرفتیم برای ویژه نامه ی عید با اساتید گپی متفاوت داشته باشیم. خوشحال و خرسند لیست بلند بالایی را از اساتید تهیه کردیم قرار گذاشتیم برای این که به تمام لیست برسیم، ۴ نفری تقسیم شویم و سریع در عرض سه سوت عه بلبلی کار را تمام کنیم. اما همان طور که در سریال شهزاد هم بارها شاهدش بودیم « همیشه اون جووری همیشه که ما فکرش رو میکنیم، والا» انگار دانشکده غرب وحشی شده بود و ما ۴ نفر برادران دالتون و اساتید با شنیدن نام مصاحبه فرار را برقرار ترجیح می دادند. القصه بعد از ۳ ساعت دنبال استاد دوییدن و پریدن از مانع و گشتن در پستوهای مخوف دانشکده، درحالی که خسته و نالان به کاکتوس های لابی دانشکده تکیه داده بودیم، گره کور مصاحبه به دستمان معجزه گر گروه فارماسیوتیکس باز شد و دکتر طباحیان همیشه مهربان ما را با آغوش باز پذیرفتند و سوال ما را در مورد خاطره به یادماندنی نوروز دوران دانشجویی پاسخ گفتند:



دکتر طباحیان

من ورودی سال ۵۷ دانشکده هستم. دوران اوج درگیری های انقلاب، تعدادی از دانشجویان دانشگاه اصفهان شهید شدند و دانشگاه بسته شد تا پیروزی انقلاب به این ترتیب اولین بهار دانشجویی من مصادف بود با اولین بهار بعد از انقلاب. شور حال که آن زمان وجود داشت دیگر در زمان حال وجود ندارد و من هم هرچه قدر بگویم نمی توانم به درستی برای نسل شما آن را توصیف کنم. حس شادمانی و پیروزی پس از مدت ها سختی کشیدن ، هم دلی مردم از هر قشری. البته مشکلات بسیاری وجود داشت ، سازمان معینی برای رفع مشکلات تاسیس نشده بود و ما با همان شور و حال تصمیم گرفتیم که با تکیه بر نیروی جوانی به مناطق آسیب دیده سفر کنیم و تمام مشکلات مناطق محروم را حل کنیم. در همان بهار اول، با تیم ۳۰ نفره به مناطق محروم سیستان و بلوچستان و زابل سفر کردیم و با حجمی از محرومیت و سختی روبه رو شدیم که با هیچ نوشته ای قابل توصیف نیست. درسی که از حضور بین مردم محروم در آن دوران و در سال گرفتیم در هیچ یک از جزوات درسی شما نوشته نشده است در حالی که از هر درسی مهم تر است.



خوشحال و شادمان از موفقیت به دست آمده و اولین مصاحبه راه را به زیرزمین کج نمودیم و تا با اطمینان به اساتید فوق مهربان گروه بیوتکنولوژی دارویی اندکی از صحبت های گرانبهایشان بهره مند شویم. ابتدا دکتر جهانیان با قصیده ای زیبا در باب نوروز ذوق و شور با تیر غیب کشته شده ما را بازگرداندند:



صد آمدن یک چهار است که می آید
 این چنین خوش بختی است که می آید
 هم در وقت و هم در مکان و هم در وقت
 هست که همه را در است که می آید
 این است در میان همه که می آید
 فصل با اصل و تبار که می آید
 و چون که عجز نیست با او شد
 خبر آن که با او چهار است که می آید
 در علم جهان خوب است که می آید



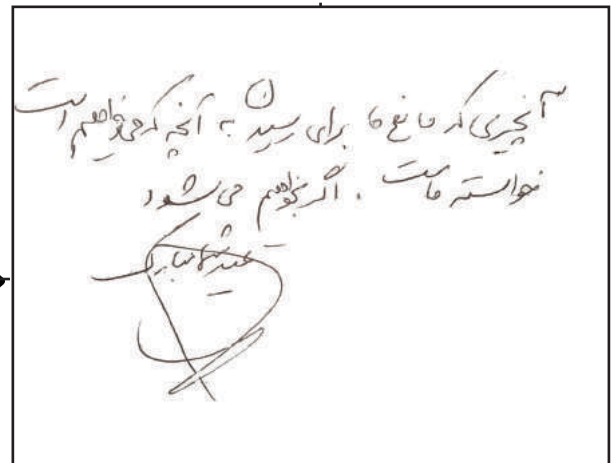
و در ادامه گشت نوروزی در این گروه، دکتر میرمحمد
 صادقی با لبخند همیشگی‌شان به سوال ما پاسخ دادند:





دکتر میر محمد صادقی

من دانشجوی پی اچ دی بیوتکنولوژی در امریکا بودم و تنها ایرانی در آن گروه بودم. نزدیک عید بود و عید روز غیر تعطیل بود، حالا آمریکایی‌ها هم با عید نوروز ما آشنایی نداشتند و از قضا همان روز هم استاد راهنمایم از من خواست که در آزمایشگاه برای یک سری کارها بمانم و نتیجه‌ی کار را فردا تحویلشان بدهم. غیر از این هم صبح آن روز هم کلاس داشتم و خلاصه کلاً روز پرکاری را سپری کرده بودم و به دلایلی نتوانستم به استادم بگویم که امشب شب عید ماست و خلاصه نشد بخواهم که آن شب زودتر بروم و به همین دلیل آن عصر را کامل در آزمایشگاه گذراندم و از این بابت خیلی ناراحت بودم. آن زمان هم موبایل و گوشی در کار نبود و تماس گرفتن با خانواده کمی سخت بود. با این حال آن روز هرطور که بود به خانواده زنگ‌زدم که عید را تبریک بگویم و متوجه شدم که همه‌ی خانواده جمع شده و اتفاقاً منتظر تماس من بودند و می‌خواستند با من حرف بزنند و عید را تبریک بگویند. این مکالمه خیلی به من انرژی داد و خستگی آن روز پرمشغله و پرکار را از تن من در کرد و خلاصه آن شب خیلی خوشحال شدم و با خودم گفتم دم خودمون گرم که ما ایرانی‌ها چه فرهنگ غنی و گرمی داریم به‌طوری‌که با یک تماس ساده کلی انرژی می‌گیریم، درحالی‌که که آن جا کاملاً سیستمش با ما فرق داره و اگر کریسمس هم باشد همه دور هم جمع نمی‌شوند و خیلی گرم جشن نمی‌گیرند. به‌رحال آن روز با اینکه من در آزمایشگاه و کاملاً از حال و هوای عید دور بودم، با یک صحبت کوتاه با خانواده و آن استقبال گرم، کلی انرژی گرفتم و لذت بردم.





تاسیس
مهرماه ۱۳۹۵
زنان

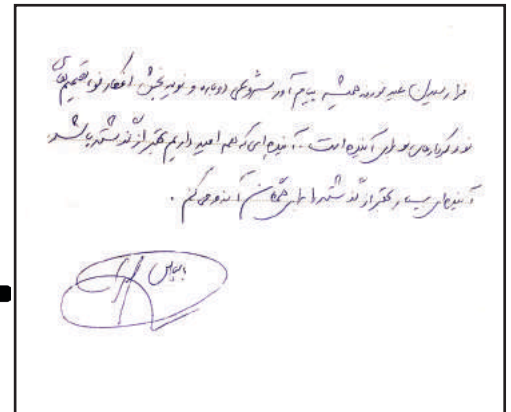


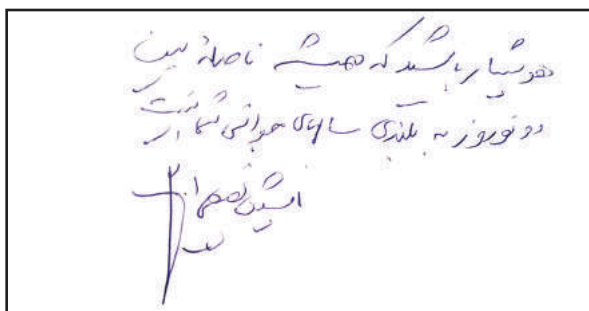
دکتر صادقی



اواخر اسفند ماه سال ۸۸ بود که در ادامه تحقیقات مربوط به پایان نامه دوره تخصص با توجه به علاقه‌ام برای کار روی ترکیبات دریایی به شهر تبریز سفر کردم. به دلیل طولانی بودن مسافت تصمیم گرفتم به جای اتوبوس، بلیط هواپیما تهیه کنم و به تبریز بروم. هواپیما به شهر تبریز نزدیک شد و ناگهان با کاهش ارتفاع و تکان‌های شدید و عجیب و رفتار پر از استرس مهمانداران، همگی مطمئن شدیم هواپیما در حال سقوط است. اغلب افراد ترسیده شروع به زمزمه شهادتین کردند و من نیز به ناکام ماندن پایان‌نامه و فارغ التحصیل شدن و نرسیدن به سفره هفت سین و دید و بازدید فکر می‌کردم و همه‌ی عمر به سرعت در ذهنم مرور می‌شد. پس از دقایقی طولانی هواپیما با فرودی بسیار بد در فرودگاه به زمین نشست و همه خوشحال از عمر دوباره، به سرعت فرودگاه را ترک کردیم. با تمام سختی راه، برای بازگشت بلیط اتوبوس تهیه کردم و ۱۲ ساعت در راه بودم تا به اصفهان باز گشتم. آن سال عید نوروز شیرینی و لذت ویژه‌تری برای من داشت زیرا حس می‌کردم عمر دوباره ای پیدا کرده‌ام.

ما نیز بسیار خوشحال و متعجب و سپاسگزار از ایشان، درحالی که آخرین اشعه‌های خورشید سایه‌های کشیده مان را روی زمین غرب وحشی دانشکده می‌انداخت، در افق محو شدیم!





از دفتر دکتر بیرون آمدیم و تصمیم گرفتیم برای مصاحبه بعدی، سری به گروه شیمی دارویی بزنیم. دکتر فصیحی این بار در مقابل دو عدد از دالتون‌ها نشستند و با صداقت تمام اعترافی کردند که برای نخستین بار در این مصاحبه می‌خوانید



وقتی صحبت از نوروز می‌شود مدام به این موضوع فکر می‌کنم که فاصله ی نوروز تا نوروز هرچه که پیش می‌رود کمتر می‌شود و این وحشتناک و نگران کننده است! مخصوصاً برای ما که می‌خواهیم خیلی کار کنیم. برای من تدریجاً دو دهه ی زندگی فاصله عید تا عید خیلی خوب بود و کلی زمان داشتم، الان چشم بر هم می‌زنم و می‌بینم عید است! می‌خواهم به شما هم بگویم که قدر زمان را بدانید!

{استاد بعد از گفتن تعدادی خاطره که از دید خودشان برای چاپ بامزه نبود، افزودند:} من در دو چیز خیلی وحشتناک بودم! یکی خاطره گفتن یکی جک گفتن! چون خاطره را نمی‌توانم بگویم، نمونه ی جک گفتنم را تعریف می‌کنم! در اسپانیا با افرادی که در مرکز تحقیقاتی کار می‌کردیم، جمع شده بودیم. هر کدام یک جک تعریف می‌کردند و بقیه قه‌قه می‌خندیدند. از من هم خواسته شد یک جک بگویم. من هم یک جک گفتم و تمام شد! ولی چشم‌های بقیه منتظر بود که من ادامه بدهم. بعد خودم گفتم: تمام شد! دوستان تمام شد! جک همین بود فقط. بعد ۱۰ ثانیه که رئیس مرکز نگاهم می‌کرد یهو شروع کرد به قه‌قه خندیدن! ان هم خیلی مصنوعی و فقط برای اینکه من ضایع نشوم!

{یادآوری: سکانسی از فیلم ورود آقایان ممنوع که رضا عطاران تمرین می‌کند جک تعریف کند، استاد نیز تایید کردند} استاد در آخر باز هم تاکید داشتند که در خاطره گفتن خوب نیستند و احتمالاً نمی‌توانند بعداً مثل پدربزرگی باشند که برای نوه هایش خیلی گرم خاطره تعریف می‌کند! برای استاد عمری طولانی و پر از نوادگانی آرزو می‌کنیم که مانند ما از هم‌نشینی با پدربزرگان لذت ببرند و برای آن‌ها خاطره ۲ دانشجوی سمج را تعریف کنند که بدون خاطره از دفترشان بیرون نرفتند. بله خاطره خواستیم و خاطره ساز شدیم.



بعد از اندک رفع گرسنگی و خستگی این بار سراغ یکی از ارزشمندترین افراد دانشکده رفتیم. در دفتر پرنور و گرمشان، با لیوان چای و قندان مسی میزبان ما بودند تا محو شیرینی کلامشان شویم:

دکتر ادیب

من دوره دبیرستانم دبیرستان سعدی اصفهان بودم. شاگرد خوب و مبصر کلاس بودم و نمره ام خوب بود. البته اصراری به مبصر بودن نداشتم، خودبه خود وقتی درس خوب بود رجال مدرسه می گفتند تو مبصری! قرار بود سال بعد در کنکور پزشکی شرکت کنم. خب پزشکی هم آن روز بازارش رواج فوق العاده ای داشت! دیگر رشته های عالی به قدر پزشکی داوطلب نداشت. حتی رشته های فنی مثل مهندسی ارج و قرب امروزه را نداشت. ما بچه های سال ششم دبیرستان سعدی ۳۰ نفر بودیم. بچه ها یاد گرفته بودند که چند سال قبولی اصفهان در کنکور پزشکی زیاد بوده و پی برده بودند که طی این چند سال همیشه سوالات از سال ششم بوده و بچه های اصفهان به ما هم گفته بودند که فقط درس های سال ششم را برای

کنکور بخوانید (استاد احتمالاً سال ششم دبیرستان منظورشان بوده) و دیگر به کلاس های دیگه توجه نکنید. منم که شاگرد خوبی بودم متاسفانه بدون تحقیق به این صحبت ها گوش دادم و فقط درس سال ششم با دقت و خوب خوندم. آن موقع عده شرکت کننده حدود ۱۰۰۰ نفر بود ولی فقط ۱۰۰ نفر پذیرش می شدند! یعنی شانس قبولی ۱۰٪ بود! سر جلسه که حاضر شدیم امتحان کتبی بود و باید همه را می نوشتیم. سه تا سوال دادند و هیچ کدام از سوالات برای سال ششم نبود! من واقعا موندم! نشستم فکر کردم، فکر کردم و فکر کردم و هر چه اطلاعات در مغزم از قبل مانده بود بیرون کشیدم و برای سه تا سوال فقط یک صفحه را توانستم پر کنم! دیگران پشت سر هم می نوشتند ولی من فقط با افسوس و اندوه آنجا نشسته بودم تا وقت تمام شود! بعدا نا امید از اینکه پزشکی قبول نمی شوم مستقیم امدم دانش سرای عالی که بروم رشته فیزیک را که بدون کنکور بود، بخوانم. بلافاصله اول سال که شد رفتم سر کلاس فیزیک. دو ماه از سال گذشت جواب کنکور پزشکی را دادند(علت طول کشیدن یه خاطر وقت گیر بودن تصحیح حجم



زیاد ورقه ها بود) خبر پیچید در دانشکده فیزیک (کنار مجلس شورای ملی بود) که جواب کنکور پزشکی را دادند، ولی دانشگاه تهران بیرون شهر بود. من به خودم گفتم قبول نشدم و نمی روم نتیجه ها را ببینم! اما بعد فکر کردم که نه! می روم و! این بچه های خودمان را می بینم و یک فحشی می دهم که این چه بلایی بود سر من آوردین! خلاصه رفتم آن جا که یکی یکی بچه های اصفهان در حال برگشت بودند و به من می گفتند: ادیب هیچکس قبول نشده. آخرین نفر دوستم دکتر رضازاده را دیدم که گفت: (ادیب! تو هم خیکی در آوردی!) (یعنی افتضاح کردی!) گفتم: می دونم! با کاری که با من کردید بهتر از این نمی شد! گفت بیای بریم. گفتم: نه! حالا که من تا اینجا اومدم باید یه نگاهی به تابلو بکنیم که کیا قبول شدن! گفت: هیچکس از اصفهان قبول نشده! گفتم: می دونم! فقط می خوام نگاه کنم! رضازاده قدش بلند بود! وقتی رفتیم پای تابلو که خیلی شلوغ بود یک دفعه گفت: عه! ادیب تو قبولی! گفتم: خفه شو! گفت: به جان مادرم! قبولی! این «به جان مادرم» قسم جلاله اش بود! اومدم جلو که خودم

بینیم! دیدم نفر چهارم کنکور شدم! نفر اول ۴۳ نمره آورده بود. نفر دوم ۴۲، نفر سوم ۴۱ نمره و من ۴۰ نمره آورده بودم. نگاه کردم دیدم نه! خودم هستم انگار! «عباس ادیب حبیب آبادی» دیگه با دیدن پسوندم مطمئن شدم خودم هستم! من یک نفر بین اصفهانی‌ها قبول شدم! بعدا که نتیجه داروسازی را زدند آنجا هم ۱۲ ام شده بودم! دندان سازی هم سوم شده بودم! بعد فکر کردم که چطور شده؟! دیدم از این سه تا سوال شیره اش در مغز ماندن بوده است. من درس را جوری می خواندم که عصاره اش در مغز جا بیفتد و این عصاره را روی کاغذ آورده بودم! مثلاً سوال شیمی کنکور این‌طور بود که «یونیزاسیون و عامل اسیدی و بازی به طور کلی؟» من یونیزاسیون و همه این‌ها را توضیح مفصل داده بودم و مثال از آب هم زده بودم. همه‌ی این‌ها را نوشتم ولی این عامل اسیدی و بازی به طور کلی را نمی فهمیدم. بعد از کنکور یک روز در لاله زار قدم می‌زدم یک‌دفعه یادم آمد که عامل اسیدی منظورشان PH بوده! و گفتم: خاک بر سرت! من اصل مطلب را نوشتم! یا مثلاً یادم است در سوال فیزیک به جای \sin ، \tan نوشته بودم! ولی تصحیح‌کننده دیده بود که چون همه چیز درست است و این \tan اشتباه لپی است که من کردم! خلاصه در دسرتان ندهم! این‌طور بود که من پزشکی قبول شدم. پس آگه درس برای خودش و نه برای امتحان و نمره خوانده شود و فقط برای وجود خودش و افزایش علم و دانش فرد باشد، این درس می‌ماند و درسی که به زور بخواند حفظ شود، هیچ‌وقت ماندگار نمی‌شود.

دانشجوی من سماع دل لافروز من است
 دانشجوئی که بخورد کار شب در روز من است
 روزی که مرا فرصت درس است و لحظه من
 آن روز به آن روز نوروز من است
 به هوش است دانشجو، نگرانی دانشجو
 دانه سبز در مورد بزرگ است آن‌ها سگومند
 دلی باشد فردوز است که این سگومند را
 سردی و بی‌دستی لرزه بر یادگار ز شتم
 دکتر عباس ادیب
 ۹۵/۱۲/۱

بعد از صحبت‌های شیرین دکتر ادیب بزرگوار، درحالی که ذره ای از خستگی اولیه باقی نمانده بود، راهی دفتر آخرین استاد شدیم تا مطمئن‌ا هیجان انگیز ترین بخش مصاحبه را در دفتر رئیس گروه فارماکولوژی ثبت کنیم» ناگفته مشخص است که جای مخاطبین عزیز خالی بسیار لحظات خوبی را سپری کردیم و قصد دل‌کنندن داشتیم. دکتر حاج هاشمی هم مانند کلاس‌های جذاب فارماکولوژی، با خاطره‌های متوالی شیرینشان ما را بمباران کردند:





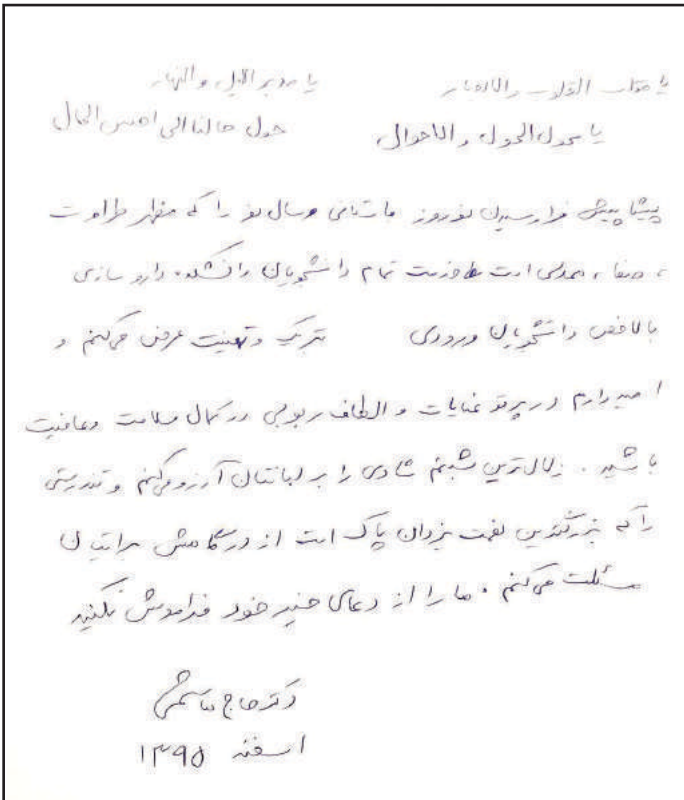
دکتر حاج هاشمی:

در دوران دانشجویی برای درس گیاهان دارویی باید در حدود ۱۰۰ گیاه جمع می کردیم و هر بار یوم درست می کردیم در حالی که روی هم ۲ نمره داشت. اگر به دانشجوی امروز بگویند عمرا همچین کاری برای دو نمره انجام نمی دهد. خلاصه من و تعدادی از دوستان قرار گذاشتیم به مکان های مختلف برویم گیاه جمع کنیم. در باغ و مزرعه و کوه و دشت و... دنبال گیاه گشتیم که با این الگوی ما نزدیک بود تابلو نصب کنند «ورود دام و دانشجوی داروسازی به این محل ممنوع!» در همان زمان برای جمع آوری گیاه به منطقه لاشتر رفته بودیم که هندوانه خریدیم و قرار شد بعد از گیاه چیدن، آن را بخوریم. یکی از دوستان پای کوه ماند و ما بالا رفتیم. بعد از طی مسافتی متوجه شدیم هندوانه را زمین زده و دیر عمل کنیم، با سابقه دوستان، چیزی باقی نماند. خلاصه با نهایت سرعت به جای قبل قل خوردیم و عینک من هم آن وسط شکست، اما هندوانه های باقی نمانده بود. بحث هندوانه شد، یکبار هم خربزه گرفته بودیم و در یخچال گروه فارماسیوتیکس گذاشتیم اما فراموش کردیم آن را بخوریم. بعد از دوروز آمدیم خربزه بخوریم دیدیم یک سنگ در جایخی است. سنگ را بیرون کشیدیم، بن ماری را روشن کردیم و خربزه سنگ شده را روی بن ماری گذاشتیم تا آب شود. البته واکنش بسیار قوی و شدیدی از اساتید گروه فارماسیوتیکس دریافت کردیم.

یادش به خیر {خاطره سوم} یک استاد سخت گیر داشتیم همیشه سوالاتی طرح می کردند که نمرات بین ۱۰-۱۳ می شد. امتحان میانترم داشتیم و من ته کلاس هدایتی نشسته بودم. استاد وارد کلاس شدند و به من گفتند: حاج اون ته جای دانشجویان تنبله، بیا جلو بشین. یک صندلی هم برای من مرتب کردند و من رفتم جلو نشستم. نتایج را که اعلام کردند من ۱۱ شدم. آخر ترم دوباره همین ماجرا تکرار شد و من ته کلاس نشستم، استاد با نگاهی به کلاس گفتند: هیچ کدومتون هم سواد ندارید لافل بیاریمش جلو. یه زمانی کلا ۲ ماه سر کلاس حاضر نشدیم به خاطر جبهه. وقتی برگشتم استاد گفتند از شما جدا امتحان می گیرم. من از روی کتاب مارتیندیل خواندم و ۲۰ شدم. دکتر ضیا استادمان رو به کلاس گفت: سر کلاس



بودین و جزوه نوشتین و من گچ خوردم، ایشون که اصلا سر کلاس نبود ۲۰ شد. بعد از آن هم استاد خیلی با ما صمیمی شد. به عنوان حسن ختام، دوران دانشجویی ما جنگ بود و حال و هوای جنگ حاکم بود. ما هم در راستای این حال هوا ریش گذاشته بودیم و تسبیح بزرگی دست گرفته بودیم جلوی راهروی فارماسیوتیکس می چرخیدیم. یک زمانی هم با دکتر امامی و دکتر خداحمی و دکتر حسن زاده رفتیم جبهه. تمام خاطرات دوران دانشجویی ما شیرین بود.



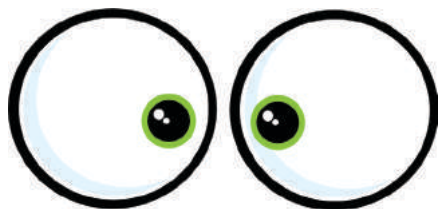
در انتها لازم می دانیم که از اساتید محترم همکار و غیر همکار در تهیه این گشت نوروزی تشکر نماییم و برای ایشان و شما مخاطبین گرامی سالی پر از لبخند و خاطرات فراموش نشدنی آرزو مندیم.

پی نوشت بسیار ضروری: خواهشمندیم اگر روزی استاد شدید، روزگار دانشجویی را به یاد بیاورید، از خاطرات خود فرار نکنید و با ما در میان بگذارید (:

ارادتمند: مهدیس خورشید، مهتاب فلک افلاکی، زهره رحیمی و افسانه محسن زاده

نرم ۶





بله.

ماده ی مخدر، (مواد) که بعضی از این مواد معروف به عنوان « چیز » هم یاد می کنند. مواد مخدر جزو آن دسته واژگان روزمره ی ماست که واکنش افراد در برابر شنیدنش بسیار متفاوت است. یکی دوری می گزینند و حتی لعن و نفرین می کند و یکی تمایل نشان می دهد و دنبال ساقی می گردد.

همین موارد باعث شد که ما در این نوشته که پیش روی مبارک شماست بگردیم و ببینیم که دانشجویای دانشکده ی خودمان - بله همین دانشکده ی خودمون - تا چه اندازه با این مواد آشنایی دارند و در چه حد این مواد را می شناسند. مسئله ی شناخت مواد مخدر مسئله ای مهم و حیاتی پیش روی نسل جوان جامعه است که این نوشته ی کوتاه، مختصر و صد البته مفید ما! جوابگوی آن نیست. گشتیم و گشتیم و بالاخره با جلب رضایت ۶ عزیز از سه ورودی ۹۴ و ۹۳ و از هر ورودی با یک دختر و یک پسر مصاحبه کردیم تا ببینیم این دوستان جان چه اطلاعاتی در این زمینه دارند. با ما همراه باشید.

سکانس اول

تهیه ی لیست سوالات

- ۴- مصرف نکردممممم!!!
- ۵- مواد مخدر سنتی مثل تریاک آثار محرومیت را خیلی زود بروز میدن اما مواد صنعتی مثل شیشه شاید تا یک ماه هم مصرف نشن آثار محرومیت را واضح نشان نمیدن
- ۶- عوامل محیطی و فشار در طول زندگی و فشار کار و عوامل عاطفی و خانوادگی
- ۷- شاید در حدود ۷۰ درصد درست تر باشه
- ۸- بله جزو دسته آمفتامین هاست و برای درمان بیش فعالی استفاده میشه و ممکنه باعث وابستگی بشه و قطع مصرف اون باعث افسردگی می شه

- ۱- تعریف شما از مواد مخدر چیست؟
- ۲- تا چه حد با این مواد آشنایی دارید؟ خوب هستند، بد هستند، هم خوب دارند هم بد؟ چجوریاس؟
- ۳- آیا کسی را از نزدیکان و رفقا می شناسید که مصرف کنند و یا حتی از نزدیک دیدید؟
- ۴- آیا تا به حال آگاهانه یا ناخودآگاه مصرف کردید؟ چی؟ چه فایده ای داشته؟ ضررهایش؟
- ۵- فرق بین مواد سنتی و صنعتی چیست؟ چیزی درباره اش شنیدید؟ چه چیزی شنیدید تا حالا؟

- ۶- به نظر شما چه دلایلی منجر به استفاده از مواد مخدر می شود؟
- ۷- این آمار وزارت بهداشت مبنی بر اینکه ۹۰ درصد دانشجویای علوم پزشکی سیگار مصرف می کنند یا حداقل سابقه ی مصرف دارند ، چیست؟
- ۸- اسم مجله ی پرفکت ما ریتالینه! خوب، اطلاع دارید که ریتالین یک ماده مخدر است؟ اگر که آره!!!! چه چیزهایی از این ماده شنیدید؟

سکانس دوم

یافتن افراد مصاحبه شونده یا به اصطلاح سمپل هایمان! بسی سخت و دشوار بود و حتی با امتناع بعضی دوستان روبه رو شدیم ، اما به هر حال به خیر گذشت!!!!
* به علت ذیق وقت سوالات را در سطور پیشین و سپس جواب ها را در سطور بعدی مطالعه فرمایید. با تشکر *
ابتدا ، بانوان مصاحبه شونده

نفر اول: ورودی ۹۳

- ۱- هر ماده ای ک باعث اختلال در عملکرد طبیعی دستگاه عصبی و باعث وابستگی به مصرف بشه
- ۲- بعضی از مواد که محرکند و باعث تحریک مغز و شادابی و هیجانات بیش از حد میشن اما به هر حال چون در عملکرد طبیعی اختلال ایجاد میکنن خوب نیستن به جز مواردی که از دوز کم مواد موجود در مواد مخدر(مواد موثره) برای تسکین درد استفاده می شه
- ۳- نفعهع خیر!!!!

- نفر دوم: ورودی ۹۴
- ۱- خب همون ماده ی خانمانسوزه دیگه!!!!
- ۲- کم! میدونم بد هستن! ولی میدونم واسه التیام درد هم استفاده می شن.
- ۳- نع! ندیدم! فقط در حد سیگار دیدم!!
- ۴- این چه سوالیه آخه!!!!؟؟؟ ولی بد و خوب داره دیگه
- ۵- نه فقط در حد همون گیفت های تلگرام!!!!!! ☺
- ۶- دوستان ناباب ، بیکاری و مشکلات و ...
- ۷- خیلی دیگه اغراقه!!!
- ۸- نه فقط میدونم داروعه و اسم مجله!!



نفر سوم: ورودی ۹۵

- ۱- هر ماده ای ک ایجاد وابستگی کنه
- ۲- خیلی ضرر دارن برای مردم و جامعه اما خب از بعضی هاشون استفاده ی دارویی دارن
- ۳- خیر! نمیشناسم
- ۴- خیر! استفاده نکردم
- ۵- سنتی ها طبیعی هستن ولی صنعتی ها به طور شیمیایی درست میشن و ضررشون خیلی بیشتره
- ۶- ناآگاهی، مشکلات مختلف، هیجان طلبی و...
- ۷- حس میکنم درصدش خیلی کمتر باشه چون توی قشر تحصیل کرده جامعه بعید به نظر میرسه!!
- ۸- بله! کاهش اشتها، افزایش ضربان قلب، اعتیاد، حالت تهوع، سرگیجه، کاهش وزن و...





رنگین
پیمانه با زونم
۱۳۹۵
زندان

اکنون آقا پسرهای امروز و مردان فردا ☺

نفر اول: ورودی ۹۳

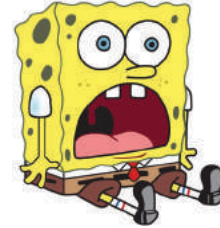
۱- وابستگی جسمی ایجاد می کنن دیگه، همین.....

۲- هیچی!!!!!! ولی فک کنم همشون بدن

۳- نه به قران ، نه به قران ، نه به قران!!!!!! (من: باشه بابا!!!!)

۷- همین حدوداست فک کنم....

۸- نه والا نمیدونستم!!! فقط میدونم اسم مجله ست!!!



نفر سوم: ورودی ۹۵

۱- تعریف که والا مصرف زیادش عادت میاره دیگه!!

۲- در حد اسماشون می دونم و اینکه بعضی هاش کمش خوبه

ولی بعضی هاش کلا خطرناکه

۴- نه به قران!!! حتی چای هم رقیق میخورم که کافئینش

نرسه بهم ☺

۵- نه فقط در همین حد که یه کامنت خوندم که نوشته

بود: داداچ!!!!!! چن بار گفتم صنعتی نزن!! سنتی شو بزن!!!! ☺

۶- معضل مهمیه! واقعا باید بهش پرداخته بشه و اگر ریشه

یابی بشه خیلی از مشکلات دیگه ی جامعه هم حل میشه.

۷- والا بسته به شنیده های بنده توی دانشگاه شاید درست

باشه ولی خب شاید یکم اغراق باشه و می تونم بگم به نظر

من حدود ۶۰-۷۰ درصده!!

۸- آره می دونم!! فک کنم شبهه شیشه س!!! تاز گیا خیلی

تو کنکور یا مد شده و دانشجویایی که میخان شب امتحان

خوابشون نبره ولی نمی دونستم اسم مجله ست {☺}



۳- دیدم!!!! خصوصا توی خوابگاه و پارک و...

۴- چر!!!! کافئین مصرف کردم که توی چایی هست و اینکه

واسه زیاد شدن فعالیت خوبه!!!! (من: ایول به این صداقت)

۵- بعضی سنتی ها دوز کمش فک کنم خوب باشه ولی

صنعتی ها همش ضرر داره.

۶- واسه آرامش داشتن میرن سمتش و شاید زیاد بیدار موندن

و این جور چیز!!!!!!

۷- زیاده بابا!! دیگه خیلی باشه ۶۰-۵۰ درصد!!

۸- شنیدم ماده ی مخدره و صنعتیه ولی دیگه نمی دونم فایده

و ضررش چیه!!!!

نفر دوم: ورودی ۹۴

۱- مواد اعتیاد آور و غیر عرف!!!!!!

۲- در حد اسم می شناسم ولی فک کنم با صلاح دید پزشک

خوب باشه.....

۳- از نزدیک نزدیک که نه!! ولی خب تو خوابگاه می گن

سیگار می کشن!!

۴- نفع!!! اصن مصرف نکردم!!

۵- معلومه که فواید سنتی بیشتره و ضررای صنعتی بیشتر!!

۶- بی هدفی و ناامیدی و کنجکاوی کاذب و مشکلات زندگی

و.....

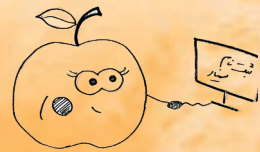
خب!!!!!! با این جواب هایی که یکی دیگری را نقض می نمود، می توان فهمید هیچکدام از دوستان تعریف دقیقی از مواد مخدر ندارند. اکثریت فقط در حد اسم می شناسند - که فاجعه ای بس تاسف برانگیز است - خیلی نمی خواهیم وقت گران بها و مبارکتان را بگیرم اما به دور از هرگونه شوخی کاملا واضح و مبرهن است که با وجود قشر تحصیل کرده ی ما و این اطلاعات ناکافی درباره ی مواد مخدر، باید پیش از پیش به مردم آموزش دهیم - علی الخصوص همین قشر تحصیل کرده و فرهیخته - زیرا با این سطح از اطلاعات، آمارهایی که از این سو و آن سو می آید خیلی به واقعیت نزدیک خواهد بود. پس تا دیر نشده و زمان به نهایت خودش نرسیده، باید برای آموزش بهتر و بهتر اقدام کنیم. من که با این سطح از اطلاعات به فکر یک پروپوزال خفن افتادم، شما چطور فکر می کنید؟؟!!



نگارش علمی مقاله‌ی همون پروژه خفته!



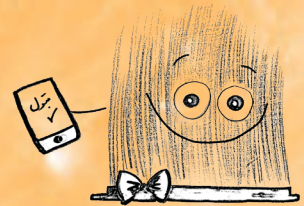
انجام یک پروژه خفن تحقیقاتی!



ارسال پروژه خفن به سایت سمینار!



بیستین سمینار دانشجویان داروسازی در یک نگاه!
به روایت نوروز!



انتظار و دعا و ثنا برای پذیرش پروژه خفن!

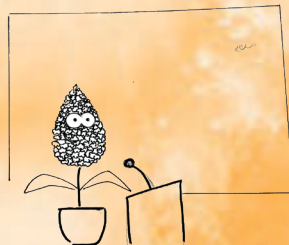


حضور و سمینار از ارائه‌ی پروژه خفن ما!

ارائه‌ی جزئیات پروژه خفن در قالب سخنرانی!



ارائه‌ی جزئیات پروژه خفن در قالب پوستر!



او در راه است
انتظار آمدنش را شکوفه‌ی لفافه پیچی می‌کشد
که منتظر است تا به دستش باز شوند.
عطر حضورش از عطر شبوها به مشام می‌رسد ،
سبزی و آبادی‌اش در سبزه‌های نورسته جا خوش کرده،
عکس صورتش در آب حوض ماهی افتاده و صدای نفس‌هایش
از خنده‌ی کودکی به گوش می‌رسد که لباس نو بر تن چشم به ساعت دوخته
چند قدم دیگر از راه می‌رسد،
حول حالنا که زمزمه شود بهار از راه خواهد رسید در خانه‌هایمان را می‌گوید و یک
بغل احسن الحال را برایمان تحفه می‌آورد.
بهار در راه است.....

صبا فقهی - ترم ۲



مستقیم تهران

پنجمین سمینار دانشجویان داروسازی ایران
فروردین ماه ۹۶



Ritalinmagazine.pharmacy@gmail.com
www.Ritalinmagazinepharm.blogfa.com

